

بقلم : دکتر هوشنگ نهاوندی

سیاست صنعتی و توسعه اقتصادی

بحث پیرامون سیاست صنعتی و توسعه اقتصادی رامیتوان ، مانند هر موضوع دیگری ، از جنبه‌ها و دیدهای مختلف انجام داد .

مراد من در اینجا ، بررسی و تعیین يك خط مشی اجرائی برای سیاست صنعتی و چگونگی استقرار و گسترش صنایع جدید در کشورهای کمتر توسعه یافته نیست و نمی‌تواند باشد . چنین بررسی و چنین ارائه‌ی طریقی ، قطعاً و یقیناً باید متکی به مطالعات اختصاصی در مورد هر واحد اقتصاد ملی و بنیانها و نهادهای آن باشد و با يك مطالعه کلی میسر نیست .

کوشش من بر آن خواهد بود که در پرتو تجارب سیاست توسعه صنعتی در ممالک مختلف جهان طی بیست سال اخیر ، مسائل کلی « صنعتی کردن » (Industrialisation) را در جوامع رو به توسعه مورد مطالعه‌ای اجمالی قرار دهم . طبیعتاً نگاه اصلی من در این مطالعه متوجه مسائل خاص میهن ما خواهد بود که هم اکنون با آهنگی سریع در راه بسط و توسعه صنایع گام برمیدارد .

شاید امروزه دیگر بحث درباره لزوم و وجوب توسعه صنعتی ضروری نباشد . تا چند سال پیش بسیاری از اقتصاددانان و متفکران و سیاستمداران کشورهای مختلف جهان با الهام از نظرات کهنه کلاسیک درباره تقسیم بین‌المللی کار و با طرز تفکری ، آگاهانه یا ناخود آگاه ، که میتوان « استعماری » نامید ، کم و بیش معتقد به تقسیم ممالک جهان بدو گروه کشاورزی و تولید کننده مواد اولیه از یک طرف و صنعتی از طرف دیگر بودند . متأسفانه بسیاری از سازمانهای اقتصادی بین‌المللی نیز همین طرز تفکر را

داشتند و در سیاست خود اعمال میکردند .

امروزه خوشبختانه ، لاقلاً در گفته‌ها و نوشته‌ها ، این شیوه اندیشیدن از میان رفته است و مسلماً اگر در عمل هنوز هم آثار آن دیده شود ، در مقابل ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بسط و توسعه که جای بررسی آنها در اینجا نیست ، پایداری نخواهد داشت . بعلاوه وضع کلی سیاست جهانی و تضعیف نسبی قدرت گروه‌های سیاسی و نظامی و گرایش روزافزون ملل عالم باتخاذ سیاست‌های مستقل ملی ، نهضت توسعه اقتصادی و صنعتی را که جلوه غیر قابل تردید چنین سیاستی است ، تقویت و تشویق میکند .

بطور خلاصه میتوان گفت که تنزل مستمر قیمت‌های جهانی مواد اولیه و محصولات کشاورزی ، ضرورت جوابگوئی به افزایش نفوس و تأمین کار برای افراد جامعه ، مقابله با مهاجرت غیر قابل اجتناب و لازم روستانشینان شهرها و مخصوصاً مقتضیات ناشی از خروج سریع از حالت عقب افتادگی اقتصادی و نیل به یک اقتصاد «جامع» ، سالم و بالنسبه «مستقل» ، استقرار و گسترش معقول ، منطقی و حساب شده صنایع رادر ممالک کمتر توسعه یافته ایجاب میکند .

از نظر سیاست کلی توسعه صنعتی تصور نمیکنم بتوان در ضرورت اجتناب از آزادی بی بندوبار واردات و اعمال روشهای حمایتی تردیدی داشت . نکته شایان توجه این است که حتی در عصر معروف به آزادی تجارت که قرن نوزدهم باشد و در کشورهایی که در آن قرن خود را پیشقدم تجارت آزاد بین‌المللی میدانستند ، یعنی در درجه اول انگلستان و در درجه دوم فرانسه ، هرگز اصل آزادی مبادلات بین‌المللی بطور کامل و بدون قید و شرط اجرا نمیشد و اکنون نیز در کشورهای که خود را هوادار اصل آزادی مبادلات میدانند ، میزان استفاده از روشهای حمایتی و توسل سیاست هدایت بازرگانی خارجی محدودی است که شاید در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته که معروف با اجرای سیاست بازرگانی خارجی محدود هستند ، موجود نباشد .

شك نیست که امروزه کشورهای چون ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، آلمان فدرال و ایتالیا، اصول آزادی بازرگانی و عدم حمایت شدید از محصولات ملی را تاحدی که مصالح اقتصادی آنان ایجاب نماید رعایت میکنند. اما کدام يك از این کشورها است که در موارد متعدد حقوق گمرکی بسیار سنگینی که عملاً معادل ممنوعیت است درباره بعضی از کالاها نداشته باشد؟ کدام يك از این کشورها است که برای رعایت مصلحت فعالیتهای خاص اقتصادی ملی خود از روشهای حمایتی از قبیل محدودیت کمی و سهمیه بندی واردات و حتی تعدد نرخ ارز استفاده نکند.

حتی بازار مشترك اروپا که فلسفه تشکیل آن استقرار آزادی تجارت بین المللی بوده و هنوز هم هست، در این زمینه میتواند بعنوان يك «نمونه» تلقی شود! استفاده از سیاست حمایت صنایع ملی، بمنظور تسریع در توسعه هماهنگ؟ صنعتی، گناه که نیست هیچ، بلکه ضروری و لازم هم هست و نباید بهنگام دفاع و توجیه آن بقول معروف احساس حقارت کرد.

کشورهای صنعتی کنونی، هنگامی که به بسط و توسعه اقتصادیات خود پرداختند، بی رقیب بودند و خود را با کشورهای دیگر مقایسه نمیکردند. همین امر در آنان ایجاد یکنوع غرور ملی کرد. اما کشورهایی که تازه در مسیر رشد صنعتی وارد شده اند باید بهدفعهائی برسند که قبلاً و خارج از حدود اراده و امکانات آنان تعیین شده و باید همواره وضع خود را با وضع کشورهای دیگر و سطح زندگی ملت های ثروتمند و پیشرفته مقایسه کنند.

توسل بروش حمایت از صنایع ملی، اگر عاقلانه و مدبرانه باشد، بهیچوجه سبب شرمساری نیست. و گرنه چگونه میتوان محصولات صنایع داخلی را به بازارهای مصرف عرضه کرد و اصولاً چگونه میتوان برای این صنایع بازار فروش فراهم نمود و بخصوص چگونه میتوان بدون تحدید نسبی و هدایت نوع مصرف، از تجلیات نامطلوب حس تظاهر و تجمل دوستی که یکی از مشکلات اساسی کشورهای رویتوسعه است جلوگیری نمود؟

بنابراین در مورد مبانی سیاست توسعه صنعتی دو اصل را میتوان با اطمینان خاطر پذیرفت :

اول : ضرورت صنعتی کردن .

دوم : ضرورت اتخاذ يك سیاست منطقی حمایت از صنایع ملی بمنظور تأمین رشد هماهنگ آنان .

نکته اساسی در سیاست صنعتی ، آن است که صنایع هر کشور باید حتماً متکی بامکانات اقتصادی ، انسانی ، فنی و منابع طبیعی آن باشد .

البته بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته جهان مانند ژاپن ، بلژیک و امثال آنها ، قسمت اعظم مواد اولیه مورد نیاز صنایع خود را از خارج تهیه میکنند . ولی فراموش نباید کرد که در مراحل اولیه توسعه صنعتی ، اتخاذ چنین روشهایی باید با حداکثر احتیاط لازم صورت گیرد تا سلامت واحدهای صنعتی «نوبنیاد» به حد امکان تحصیل و تأمین گردد . مخصوصاً باید توجه داشت که استفاده عمیق و وسیع از منابع اولیه و نیروی انسانی موجود در هر کشور ، باعث گسترش واقعی نتایج اقتصادی توسعه صنعتی و باصطلاح «ادغام» (Intégration) صنعت و تمدن ناشی از آن در جوامع در حال پیشرفت میشود .

آنچه در کار صنعتی کردن باید از آن اجتناب کرد ایجاد صنایع و واحدهایی است که از نظر نیروی انسانی ، مخصوصاً نیروی انسانی متخصصی و مواد اولیه و ارتباطات اقتصادی نسبت به محیط «بیگانه» باشد و اجتماع آنرا متعلق بخود نداند .

نمونه بارز این قبیل صنایع ، واحدهای عظیم تولیدی است که در بسیاری از سرزمینهای مستعمره پیشین ، از جانب کشورهای استعماری ایجاد شده بود .

نکته دیگری که در این زمینه تذکار آن ضرور بنظر میرسد ، اهمیت و وجوب حداکثر استفاده ممکن از بخش کشاورزی در بنیان گذاری صنایع است . بعبارت

دیگر، مخصوصاً در کشورهای چون ایران، ایجاد صنایع متکی به محصولات کشاورزی ملی هم باعث تقویت بنیه مالی کشاورزان میشود و هم با ایجاد ارتباط نزدیک و دادوستد اقتصادی میان شهر و روستا یکی از دو گانگی‌های نامطلوب اقتصاد امروزی را از میان بر میدارد.

از نخستین ضروریات توسعه اقتصادی توجه قاطع به بخش کشاورزی است زیرا اولاً، مواد اولیه بسیاری از صنایع از طریق کشاورزی تأمین میشود ثانیاً، توسعه صنعت میسر نیست مگر از طریق ایجاد و گسترش بازار و در درجه اول بازارهای داخلی برای محصولات صنعتی. وجود بازارهای وسیع داخلی مستلزم تأمین قوه خرید کافی برای کشاورزان است که در غالب کشورهای کمتر توسعه یافته اکثریت نفوس را تشکیل میدهند. افزایش قوه خرید کشاورزان میسر نیست مگر از طریق بهبود بازده کشاورزی و افزایش حجم محصولات این بخش ثالثاً، مبارزه با کمبود مواد غذایی که شرط اصلی تعادل اجتماعی و تأمین نیروی انسانی سالم است از طریق بسط و توسعه کشاورزی میسر خواهد بود.

همین دلایل که توجه قاطع به بخش کشاورزی را ایجاد میکند، مابضورت تقویت صنایع کشاورزی متوجه میسازد. ایجاد صنایع متکی بکشاورزی، در صورتیکه بر اساس مطالعات صحیح و دقیق انجام گیرد، یکی از منطقی‌ترین و سریع‌الوصول‌ترین روشهای نیل به توسعه صنعتی و تأمین تحول اجتماعی و عمران منطقه‌ای در کشورهای کمتر توسعه یافته است که نمونه کوچک آنرا در منطقه خراسان میتوان از نظر تأثیر صنعت قند بعنوان عامل‌های توسعه اقتصادی مشاهده کرد.

در کنار توسعه صنایع متکی بکشاورزی و ایجاد واحدهای صنایع مصرفی که چه از لحاظ توسعه هم آهنگ صنعتی و چه از لحاظ تأمین کالاهای مورد نیاز بازارهای داخلی و یا خارجی بایستی مورد توجه قرار گیرد، باید به مسأله صنایع اساسی هم توجه داشت.

تا کشوری دارای صنایع مواد تولیدی نباشد و قسمت مهمی از کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز خود را تأمین نکند نمی‌تواند بمرحله رشد هم‌آهنگ اقتصادی نائل شود.

به‌همین سبب سیاست اقتصادی کنونی کشور ما دایر به بنیان‌گذاری صحیح صنایعی از قبیل سیمان، پتروشیمی، ذوب آهن، ماشین‌سازی و امثال آن، بخصوص که متکی به منابع ثروت ملی است، باید از دیدگاه علمی مورد تأیید قرار گیرد. ترکیب جریان‌ات بازرگانی خارجی بسیاری از ممالک رو به توسعه نشان می‌دهد که سهم کالاهای سرمایه‌ای در واردات و مصارف ارزی آنان در حال افزایش مستمر است. نتیجه آنکه برای تأمین منابع ارزی کافی و نیل بمرحله اقتصاد جامع باید بر اساس یک سیاست منطقی، بسط و توسعه صنایع اساسی، صنایع مواد تولیدی یا کالاهای سرمایه‌ای را هم مورد توجهی خاص قرار داد.

در ممالکی چون میهن ما، سیاست توسعه صنعتی از نظر علوم و فنون باید بر اساس استفاده از آخرین و جدیدترین وسایل تولید استوار باشد. و گرنه فاصله صنعتی و علمی میان کشورهای پیشرفته و جوامع عقب افتاده نه تنها کمتر نخواهد شد بلکه افزایش خواهد یافت.

مسئله باید از نیروی انسانی در بسط و توسعه اقتصادی استفاده کرد. اما مفهوم این اصل استفاده از روشهای کهنه صنعتی نیست. بلکه کشورهای کمتر توسعه یافته بحکم ضرورت‌های پیشرفت مکلفند نوترین روشهای فنی و صنعتی و آخرین مرحله تکنولوژی را مورد استفاده قرار دهند.

بیان این عقیده طبیعتاً موضوع استفاده از صنایع خودکار را در کشورهای رو به توسعه مطرح میکند. گسترش صنایع خودکار که در آنها کار ماشین نه تنها جایگزین کار دست میشود، بلکه هدایت و نظارت مجموعه دستگاههای تولیدی نیز بوسیله دستگاههایی انجام میگیرد که در کارکرد آن بشر دخالتی ندارد - در طی ده سال اخیر برای انسانیت مسائل تازه‌ای را مطرح کرده است.

توسعه صنایع خودکار بمیزانی که هنوز سنجش آن میسر نیست ، کار ماشین را جانشین کار فکری و کار مغزی میکند . بهمین سبب بسیاری از صاحب نظران در مورد آن صحبت ، از یک انقلاب صنعتی جدید میکنند .

نتیجه اقتصادی مستقیم بنیان گذاری واحدهای صنعتی خودکار بمعنایی که اشاره شد ، تولید بسیار زیادتر است ، بقیمت ارزانتر و در فضائی کمتر ، بعبارت دیگر افزایش بازده و بهره وری غالباً بمقیاسی حیرت انگیز .

بسیاری از اقتصاددانان عقیده دارند که تحول عظیم ناشی از پیدایش و توسعه صنایع خودکار ، حلال قسمتی مهم از دشواریها و مسائل کشورهای عقب افتاده خواهد بود چرا که در پرتو آن ممالک مذکور خواهند توانست ، یکشبه ره صدساله را بپیمایند و «تحول» کند و مشکل را تبدیل به یک «جهش» قطعی و سریع بسوی مرحله تکامل یافته اقتصادی و یک سطح زندگی متناسب بامقتضیات امروز نمایند .

بنظر این اقتصاددانان ، بر اثر توسعه صنایع خودکار میتوان در زمانی کوتاه و بسرعت سطح زندگی ملت‌های تهی دست را بالا برد و اگر از هم اکنون کشورهای توسعه نیافته کوشش خود را مصروف نصب و بکار انداختن صنایع خودکار کنند نه تنها به یک باره از لحاظ سطح صنعت و تمدن همپایه جوامع صنعتی خواهند شد و باین ترتیب سالیان در ترقی خود تسریع خواهند کرد بلکه خواهند توانست بشکرانه بازده و بهره وری شگفت انگیز این صنایع به یک افزایش محسوس سطح زندگی و قوه خرید مردم نائل آیند .

بگمان گروهی دیگر از اقتصادشناسان ، توسعه صنایع خودکار در ممالک عقب افتاده

مشکل و بلکه غیرممکن است چرا که :

اولاً ، عامل اصلی گسترش این صنایع در کشورهای باختری گرانی دستمزد و کمیابی نیروی انسانی است ، حال آنکه ممالک در حال توسعه با این مشکلات روبرو نیستند .

ثانیاً ، بنیان ، گذاری صنایع خودکار احتیاج به سرمایه گذاریهای اولیه سنگین

دارد که غالباً از حدود امکانات مالی کشورهای کم رشد بیرون است .

ثالثاً ، کشورهای صنعتی راضی نخواهند شد با فروش دستگاههای خودکار به ممالک توسعه نیافته سطح زندگی آنان به یکباره بالا رود و آنچنان نیروی تولید صنعتی بدست آورند که نیاز آنان به صنایع ممالک پیشرفته کاهش یابد .

رابعاً ، بنیان گذاری صنایع خودکار مستلزم وجود يك تمدن و طرز فکر صنعتی است که غالباً کشورهای کمتر توسعه یافته فاقد آن هستند .

البته جای بحث دقیق درباره مسأله صنایع خودکار ، در اینجا نیست .

ولی بگمان من ، نه آن خوشبینی و امیدواری بی چون و چرای گروه اول معقول است و نه این بدبینی گروه دوم که شاید خالی از اغراض هم نباشد :

کشورهای توسعه نیافته ، نمی توانند و نباید در سیاست صنعتی خود ، پیدایش و گسترش پدیده صنایع خودکار را که اندك اندك تحولی عظیم در جهان بوجود می آورد نادیده بگیرند و تمام کوشش خود را مصرف بنیان گذاری صنایع متعارف نمایند . زیرا در این صورت عقب ماندگی خود را ابدی خواهند کرد و محتملاً نیم قرن دیگر با مشکلاتی بمراتب وخیم تر از امروز مواجه خواهند شد . در این ممالک مشکل کمبود سرمایه در هر حال وجود دارد . هدف و روش آنها هر چه باشد مجبورند این دشواری را قبلاً از پیش پای خود بردارند . مطالعات دقیق صنعتی نشان داده است که ایجاد صنایع خودکار غالباً مستلزم سرمایه گذاری بیشتر از صنایع متعارف در موارد مشابه نیست ، بلکه شاید با توجه به میزان بهره وری و بازده ارزان تر هم باشد .

مشکل انطباق با تمدن صنعتی برای ملی که شناسائی کامل با آن ندارند ، البته وجود دارد . ولی دیر یا زود ممالک توسعه نیافته کنونی مجبور با اتخاذ صنایع خودکار و يك تحول صنعتی دیگر خواهند شد . آیا بهتر نیست که از این تحول صنعتی و مشکلات

آن از هم اکنون جلوگیری کنند و یکباره خود را در صف اول ترقی قرار دهند ؟

گذشته از اینها ، شرایط کنونی اقتصاد و سیاست بین المللی و مخصوصاً رقابت گروههای سیاسی و اقتصادی در جلب دوستی کشورهای در حال توسعه ، امکان هر نوع نگرانی را دایر بر اینکه ممکن است کشورهای صنعتی از فروش دستگاههای مورد نیاز امتناع ورزند بکلی مرتفع و حتی غیر قابل تصور میسازد .

مشکل اساسی که مرابه تعدیل نظریات هواداران استفاده از صنایع خودکار در کشورهای توسعه نیافته و امیدارد، چیز دیگر است:

اگر این کشورها بخواهند در راه توسعه صنایع خودکار بی حساب و کتاب و از روی شتاب نابجا و احیاناً بخاطر تظاهر و نمایش، قدم بردارند، مشکل بیکاری پنهان را که غالباً با آن روبرو هستند، تشدید خواهند کرد.

نتیجه آنکه، استفاده از آخرین پیشرفتهای فنی و علمی و تکنولوژی جدید، و مرادمن در اینجامخصوصاً صنایع خودکار و الکترونیک است، در آن عده از کشورهای کمتر توسعه یافته که استعداد و آمادگی قبول آنرا دارند، و کشورما از آنجمله است، ضروری و سودمند است. ولی این کار باید در چهارچوب یک برنامه جامع ملی، و در رشتههای معین و فقط بمنظور حصول تسریع در رشد اقتصادی انجام گیرد و مخصوصاً استفاده از نیروی انسانی، بمقیاس وسیع در برنامههای عمران شهر و روستا و امثال آن فراموش نشود.

طرح مساله صنایع خودکار، مارا به جنبه دیگری از سیاست توسعه صنعتی میرساند که مکمل نتیجه گیریهای فوق خواهد بود و آن مساله نقش حرف و صنایع دستی در توسعه اقتصادی است. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید بنظر برسد که در شرایط امروزی توسعه صنعتی، مخصوصاً با گسترش روزافزون صنایع خودکار، واحدهای کوچک تولیدی و حرف و صنایع دستی، محکوم بزوال و نابودی باشند.

این حکم بطور کلی نادرست نیست. اما در موارد متعدد باید درشمول آن تعدیل لازم قائل شد و حفظ و حمایت بعضی از این واحدهای کوچک تولیدی را جزء اصول سیاست صنعتی کشورهای در حال توسعه قرارداد.

مهمترین عامل اقتصادی که این عقیده را توجیه میکند، مقام و ارزش کیفیت و اصالت در بسیاری از کالاهای مورد نیاز عمومی است.

بسیارند مصرف کنندگانی که در مورد بعضی از کالاهای مورد احتیاج خود

میخواهند از حد «اعتیاد» و «ابتدال» خارج شوند و محصولات اصیل و خاص و کم نظیر داشته باشند و حتی آنها را بقیمت گرانتر بخرند .

این حکم تنها شامل بر بازار کالاهای هنری و محصولات صنایع ظریفه نیست . در مورد دستگاههای گیرنده رادیو ، وسایل صوتی ، ساعت یا اتومبیلهای مخصوص مسابقات ورزشی و سرعتهای استثنائی ، انواعی از کالا وجود دارد که بطور یکنواخت و از روی معیارهای معین ساخته نمیشود .

بحکم اجبار ، قیمت این قبیل کالاها ارزان نیست . اما در وجود بازار قابل ملاحظه‌ای برای فروش آنان نیز تردید نمیتوان داشت .

هر چه صنعت پیشرفت کند و سطح زندگی و قوه خرید افزایش یابد ، مصرف عمومی کالاهای صنعتی یکنواخت و مورد نیاز افزایش می‌یابد . اما بموازات آن احتیاج بشر به کالائی که مصرف آن خارج از معیارهای معین و موجب لذت و امتیاز زندگی باشد ، بیشتر میشود و برای این گونه کالاها بازاری روز افزون بوجود می‌آید .

جلوه بارز این گفته ، اقبال روز افزون گروههای اجتماعی با درآمد متوسط در کشورهای پیشرفته صنعتی است نسبت به خرید محصولات صنایع دستی ممالک دوردست .

همه مطالعات بازاریابی که در چند سال اخیر انجام شده است دلالت بر این

امر دارد :

افزایش سطح زندگی و قوه خرید در کشورهای پیشرفته صنعتی چنان است که دیگر هدف و آرزوی بسیاری از خانواده‌های کارگر متخصص یا کارمند متوسطه داشتن دستگاه گیرنده تلویزیون ، یایخچال برقی ، یامشین رختشوئی یا حتی وسیله نقلیه شخصی نیست . زیرا این قبیل کالاها جنبه‌عادی و عمومی و «مبتذل» یافته‌اند .

آنچه باعث امتیاز و برتری و جلوه‌گر شدن تزئینات یک خانه و احساس آسایش

و نشان دادن رفاه و تنعم بشمار می‌آید ، داشتن کالاهای غیر معمول و اختصاصی است .

نتیجه این گرایش غیر قابل تردید ، پیدایش یک بازار پرنوید و در حال گسترش

مستمر ، برای محصولات هنری و دستی در کشورهای صنعتی است ، که بسیاری از

ممالک روبات توسعه با کوششی فراوان در مقام تسخیر آن بمنظور تأمین درآمدهای ارزی قابل توجه برآمده اند .

برای کشورهای چون ایران که دارای سنتهای کهن و پایدار و شهرت جهانی در زمینه حرف و صنایع دستی اصیل و هنری هستند ، حفظ بسیاری از این قبیل کارگاهها ضرورت خاص دارد . مضافاً باینکه ، علاوه بر حفظ شهرت جهانگیر هنرمندان چیره دست ایرانی و جلوگیری از زوال صناعاتی که باعث افتخار میهن ما بوده و هست و گذشته از امکان کسب درآمدهای ارزی سرشار از این ممر ، نگاهداری این قبیل تولیدات باعث کمک مؤثر به تأمین اشتغال برای گروهی قابل ملاحظه از افراد جامعه میشود و تا حد زیادی هم در داخل مملکت به عرضه کالاهای مورد نیاز عمومی کمک خواهد کرد .

مجموع این بحثها در مورد صنایع پیشرفته و خودکار از یکسو و لزوم حفظ و حمایت بعضی از صنایع دستی و هنری از سوی دیگر ، که خود مستلزم اتخاذ تدابیر متعددی است که از حوصله این مقال بیرون است ، ما را بیک نکته اساسی میرساند که شاید برای بسیاری توضیح و اوضحات باشد اما یادآوری آن بی ثمر نخواهد بود و آن ضرورت انتخاب و برنامه ریزی دقیق در کار توسعه صنعتی است .

در حقیقت تمام توضیحات کنونی من ، کوششی است برای نشان دادن خطوط اصلی این سیاست و این انتخاب ولی فراموش نباید کرد که بعلت محدودیت غیر قابل اجتناب حجم سرمایه گذاریهای صنعتی باید در انتخاب صنایع و بخصوص در انتخاب واحدهائی که جنبه فنی پیشرفته تری دارند و نیاز آنان ب سرمایه ، بمعنای فنی کلمه یعنی مجموعه وسایل تولید - بجای نیروی کار بیشتر است ، رعایت اولویتهای منطقی بشود . مثلاً در مواردی که از میان بردن بعضی از تولیدات دستی هیچگونه ضرورت فوری ندارد ، اصلح آن است که سرمایه های در دسترس به ایجاد صنایع اساسی ، صنایع صادراتی و تأمین کننده منابع جدید ارزی ، آنها را بر اساس آخرین راههای

فنی و علمی اختصاص یابد .

شك نیست که میتوان برای ایجاد صنایع تمام خودکار کفش سازی یا مواد غذایی اندکی صبر کرد و سرمایه‌ها را فرضاً بسوی پتروشیمی ، صنایع مصالح فلزی و امثال آن سوق داد .

یکی از مفاهیم اصلی انتخاب منطقی و برنامه ریزی صحیح در سیاست صنعتی همین است .

سیاست صنعتی باید بایک سیاست صحیح مصرف همراه باشد . غالباً کشورهای توسعه نیافته در برنامه‌های خود از این مهم غافل بوده‌اند . برنامه ریزان اقتصادی غالباً بچگونگی تولید و تسریع در افزایش میزان آن توجه وافر میندول میدارند . اما گه‌گاه فراموش میکنند که در اقتصاد امروزی تولید بخودی خود هدف نیست . بلکه وسیله‌ای است برای تأمین نیازمندیهای مصرف‌کنندگان . حجم و میزان و کیفیت و قیمت عرضه و فروش تولیدات باید مبتنی بر یک سیاست صحیح و عادلانه باشد .

سیاست صنعتی در کشورهای توسعه نیافته باید بر اساس نیل تدریجی به قیمتهای قابل رقابت در بازارهای بین‌المللی استوار باشد .

شك نیست که نمیتوان و نباید انتظار داشت که در مراحل اول رشد صنعتی ، هزینه تولید واحدهای نو بنیاد ، برابر ارقام مشابه صنایع پرسابقه کشورهای پیشرفته و دارای سنتهای کهن علمی و فنی باشد .

اما اگر صنایع نو بنیاد کشورهای در حال توسعه بخواهند ، در پناه حمایت ضروری و لازم دولت ، و به عنوان تقویت تولیدات داخلی ، گرانفروشی و تولید با کیفیت نامطلوب ، و بی‌بندوباری در محاسبه هزینه تولید را بصورت یک « سیستم » اقتصادی در آورند ، اشتباهی فاحش و نابخشودنی مرتکب شده‌اند .

حمایت از صنایع ملی که لازم و ضروری است باید معقول ، متناسب ، محدود

و در حد اعلامی خود موقت باشد. حمایت از صنایع ملی، خواه از نظر اقتصادی بایجاد يك حالت انحصاری یا شبه انحصاری منتهی میشود و رقابت آزاد را که بهترین و مؤثرترین ضامن حفظ منافع مصرف کنندگان است محدود و یا بکلی حذف میکند.

در چنین شرائطی، بحکم جدیدترین نظریات علمی اقتصادی، نظارت دولت از نظر کیفیت و قیمت محصول، نظارت واقعی که با هدایت همراه باشد و جنبه اختناق بخود نگیرد، باید حتماً و لزوماً جایگزین رقابت گردد و مضار حالت انحصاری را برای مصرف کنندگان جبران کند.

حمایت از صنایع ملی باید محدود به واحدهائی باشد که واقعاً بتوان بر آنها نام صنعت نهاد و در هر حال باید منوط و مشروط بر رعایت و اجرای يك سیاست صحیح مصرف باشد. بعبارت دیگر نمیتوان و نباید اجرای سیاست حمایت را توجیهی برای گران فروشی نامعقول و عرضه کالاهای غیر قابل قبول برای عامه مصرف کنندگان دانست.

پیدایش چنین وضعی علاوه بر آنکه مستقیماً با افزایش غیر متعارف درآمدهای يك گروه خاص اجتماعی منتهی میشود که خلاف اصول عدالت اجتماعی است، در زمان طولانی یکنوع عکس العمل نامطلوب نسبت به توسعه صنعتی و ضرورتهای آن در افکار عمومی بوجود میآورد که بالمآل بزیان صنعت ملی، مخصوصاً صنایع خصوصی خواهد بود.

در اینجا ذکر نکته دیگری را که شاید بمعنای اخص مربوط به سیاست صنعتی نباشد، لازم میدانم و آن ضرورت رعایت اصل عدم تمرکز در استقرار صنایع است بطوری که در عین توجه با اصول اقتصادی در مورد نزدیکی صنایع به منابع مواد اولیه و بازارهای مصرف و امثال آنها، توسعه صنعتی واقعاً باعث گسترش رفاه اقتصادی و اجتماعی و سطح اشتغال در همه نقاط يك کشور، از جمله ایران، گردد و تمرکز صنایع در يك یا چند نقطه باعث پیدایش مسائل عظیم و غالباً غیر قابل حل انسانی، اجتماعی و شهرسازی نشود.

مراد من آن است که سیاست توسعه صنعتی باید با اجرای يك برنامه منطقی استفاده از سرزمین (Aménagement du territoire) همراه و هماهنگ باشد و عمران و آبادی يك نقطه یا منطقه از کشوری به تنزل سطح زندگی مناطق دیگر و احیاناً تخلیه آنها از جمعیت منتهی نشود.

ایجاد قطبهای صنعتی در مناطق مختلف کشور ما که از سه سال پیش مورد نظر و عمل قرار گرفته و توجه بیشتر به صنایع کشاورزی ناحیه‌ای و نیز ایجاد وسایل رفاه اجتماعی (از قبیل مسکن - مدرسه - بیمارستان - باشگاه - وسایل تفریح) در مناطق جدید صنعتی همزمان با بنیان‌گذاری واحدهای جدید تولیدی، از ضرورت‌هایی است که عدم توجه بآن غالباً بطور مستقیم باعث پیدایش اشکالات عمده در متن سیاست صنعتی میشود.

یکی از جنبه‌های اصلی و حیاتی سیاست توسعه صنعتی، توجه به مسائل اجتماعی و انسانی ناشی از گسترش صنایع است.

انقلاب صنعتی پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم در اروپای باختری و آزادی‌های نوین اقتصادی و سیاسی و مبانی جدید حقوقی که از آنها ناشی شدند، مانند هر دیگر گونی اساسی دیگر، نابسامانی‌ها و دشواریهای فراوان بدنبال داشت که در بسیاری از موارد شور و هیجانهای هواداران صنعت نوین را تبدیل به شك و شبهه و انتقاد و حتی بدبینی و ستیز کرد.

بنیان‌گذاری واحدهای جدید صنعتی که در آن کار ماشین جایگزین کار دست شده بود، به بیکاری و آوارگی هزاران نفر صاحبان حرف و صنایع دستی انجامید. افراد خانواده‌های تهی دست برای تأمین حداقل محدود و ناچیز زندگی خود، از کوچک و بزرگ به جستجوی کار پرداختند. نتیجه آنکه سیل زنان و کودکان خردسال به بازار کار سرآزیر شد و وضع همه را دشوارتر و رنجهای ایشانرا فراوانتر کرد. این وضع دلخراش، بنام احترام باصل آزادی اقتصادی و رعایت آن آزادی اقتصادی، با هیچگونه تدابیر اجتماعی و انسانی همراه نبود و مقامات دولتی کشورهای اروپای

بساختری دست نهادند و از هر اقدامی، حتی وضع مقررات بهداشتی برای کارگاهها اجتناب کردند. بدینسان، آغاز کار توسعه صنعتی و اقتصادی در باخترزمین با فقر و تهی دستی عمومی همراه بود و هماهنگی لازم میان توسعه اقتصادی و ترقی و رفاه اجتماعی که اصولاً باید مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر باشند مطلقاً وجود نداشت.

بدیهی است که در جهان کنونی، این طرز فکر منسوخ در مورد مسائل اجتماعی دیگر وجود ندارد. و تقریباً هیچ کشور در حال توسعه‌ای را نمیتوان یافت که به جنبه‌های اجتماعی و انسانی گسترش صنایع، توجه ننماید.

اما همین تجربیات کشورهای دیگر نشان میدهد که نباید مسائل اجتماعی و انسانی ناشی از صنعتی شدن را یکنوع مسائل درجه دوم و فرعی تلقی کرد.

گسترش صنعت جدید، اتخاذ تدابیر اجتماعی، بخصوص اجرای برنامه‌های تأمین مسکن را در نزدیکی واحدهای صنعتی، بمنظور صرفه‌جویی در وقت کارگران و امکان اختصاص آن بآموزش و رفاه و نیز اجتناب از دشواریهای حمل و نقل ایجاب میکند.

گذشته از این، کلیه تدابیری که به از میان رفتن دوگانگی‌های اجتماعی ناشی از ماهیت صنعت جدید، میان مدیریت و کارفرما از یکسو و کارگران از سوی دیگر یاری نماید، از قبیل سهمیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، از نظر علمی باید مورد توجه و تأیید واقع شود.

روشهای جدید روابط انسانی در کارگاه، که در واحدهای بزرگ صنعتی اروپا و بخصوص ایالات متحده آزموده شده و خود بصورت فنی مستقل در آمده است، میتواند با فایده زیاد از نظر تحکیم تفاهم میان عوامل انسانی مختلف تولید، در واحدهای صنعتی کشورهای در حال توسعه، بکار برده شود. در این قسمت نباید انتظار داشت که ابتدا مسائل و مشکلاتی که به پیدایش این روشها انجامیده‌اند، پدیدار گردد و سپس بآنها توسل شود. چرا که مسلماً پیش‌گیری بهتر از درمان است.

* * *

من در اینجا نمیخواهم به تفصیل، مسأله تربیت نیروی انسانی مورد نیاز برای

صنایع نو بنیاد ، یا بعبارت دیگر آموزش حرفه‌ای در کلیه سطوح را ، مورد بحث قرار دهم . چرا که خود میتواند موضوع گفتارهای مستقل دیگری باشد .

برای بکار انداختن چرخهای صنایع يك کشور و تأمین حداکثر بازده و بهره‌وری آنها ، احتیاج با افراد متخصص و شایسته وجود دارد .

شاید بتوان در بسیاری موارد صحیح هم باشد که کارخانه را از خارج وارد کرد . اما اگر هم بتوان بقیمت گزاف برای بهره‌برداری مؤسسات صنعتی نو بنیاد ، از خارج کارشناس درجه سوم استخدام کرد (زیرا بحکم تجربه کمتر کارشناس طراز اولی است که برای مدت طولانی کشور خود را ترك کند و با استخدام ممالک دیگر در آید) این عمل صحیح نیست . زیرا توسعه اقتصادی و صنعتی واقعی چنانکه بارها گفته و نوشته‌ام باید دارای جنبه اصیل و ملی باشد و گرنه شبیه سرمایه گذاریهای عهد مستعمراتی خواهد بود .

ایجاد صنایع ملی ، بمعنای اعم کلمه ، مستلزم آن است که چرخهای صنعت مملکت بدست مردم هر کشور و کارشناسان شایسته آن بگردد و ستمهای اساسی مدیریت و اتخاذ تصمیم در اختیار آنان باشد .

بنابراین ، علاوه بر آنکه توسعه صنعتی هماهنگ ، اتخاذ يك سیاست طول المدة و حساب شده تربیت نیروی انسانی متخصص را ایجاب میکند ، این ضرورت يك دلیل کلی و سیاسی هم دارد و آن تأمین نسبی جنبه ملی صنایع نو بنیاد است .

در این بررسی کوتاه و طبیعاً غیر کامل در باره سیاست صنعتی و توسعه اقتصادی که در آن بناچار بطرح چند مسأله اساسی اکتفا شد ، باید اشاره‌ای ، ولو مجمل ، به جنبه‌های حقوقی و قانونی سیاست صنعتی بشود .

مراد من در اینجا طرح مسأله برتری بهره‌برداری و مالکیت عمومی یا خصوصی واحدهای صنعتی نیست .

علم اقتصاد جدید اندک اندک گفتگوها و جدالهای مرامی و مسلکی را بکنار میگذارد و تعصبات مرامی جای خود را به جستجوی بهترین روشها برای پی‌ریزی يك

سیاست صنعتی و توسعه اقتصادی - ۳۴۹ -
دانش نوین «فراخور انسانیت» میدهد .

با این دید و باین ترتیب ، تعصبات دیرین در مورد برتری ابتکار آزاد یا اقتصاد دولتی اندک اندک از میان میرود. هدف اصلی فعالیت اقتصادی واحدهای تولیدی و صنعتی باید تولید بیشتر با هزینه کمتر باشد .

اگر در رشته خاصی ، دستگاه دولت و مؤسسات تولیدی متعلق به بخش عمومی و سرمایه ملی بهتر بتوانند باین منظور نائل آیند و یا اقتضای مصالح خاص مملکتی چنین باشد ، باید کار را بآنان سپرد و اگر ابتکار آزاد بهتر بتواند در این زمینه توفیق یابد، بایستی برای مؤسسات تولیدی خصوصی اولویت قائل شد .

ضابطه تقسیم فعالیت اقتصادی میان بخشهای خصوصی و دولتی، گذشته از اقتضای استثنائی مصالح عالی ملی ، باید بهره دوری آنان باشد و بس . این تنها روشی است که میتواند مسأله مالکیت خصوصی یا ملی و سایل تولید و توزیع را بنحو منطقی و رضایت بخش حل کند .

بنابراین مقصود از این نکات طرح موضوع مالکیت خصوصی یا عمومی ، که بگمان من از نظر علم جدید نباید يك «مسأله» محسوب شود ، نیست بلکه میخواهم بضرورت انطباق قوانین تجاری . مالیاتی ، بانکی با ضرورتهای ناشی از توسعه صنعتی اشاره کنم .

در بیشتر کشورهای در حال توسعه قوانین مربوط بفعالیت اقتصادی ، بر اساس اقتباس از نمونه های غربی و بخصوص قبل از آغاز جریان صنعتی شدن تدوین شده است که نمونه ای از آن ، خود کشور ما است . این حکم حتی در مورد قوانین مربوط به حمل و نقل ، مسئولیت های حقوقی و جزائی ، مقررات اراضی و امثال آن جاری است .

تجدید نظر اساسی در این قوانین به منظور انطباق آن بایک جامعه صنعتی متحول بر اساس چشم پوشی از پیش داورها و طرز تفکرهای غیر منطقی و غیر اقتصادی ، شرط اصلی و مهم توسعه صنعتی است و اگر بآن توجه نشود «موانع مقرراتی» رشد اقتصادی و گسترش صنایع بصورت يك «عقده اختناق» برای بسط و توسعه در خواهد آمد .

در اینجا نیز نکته‌ای را که درباره مسائل اجتماعی توسعه صنعتی گفتم بنحود دیگر تکرار میکنم :

تجربه کشورهای پیشرفته صنعتی در مورد قوانین مختلف ، مخصوصاً قوانین تجاری ، مالیاتی بانکداری باید مورد استفاده قرار گیرد . نبایستی اجازه داد که مسائلی که دیگران با آن مواجه شده اند طرح شود و دشواریهای ناشی از صنعتی شدن پدیدار گردد ، سپس متناسب این دشواریها در قوانین تجدید نظر شود . بلکه با توجه به مقتضیات و اوضاع و احوال خاص کشورهای رو به توسعه و بنیانها و نهادهای هر يك از آنان باید مجموعه قوانین مربوط به صنعت و اقتصاد را بصورت عامل هادی و تضمین کننده بسط و توسعه در آورد .

خوشبختانه کوشش قابل ملاحظه‌ای در طی چند سال اخیر ، در زمینه تجدید نظر در این قوانین در کشور ما آغاز شده که باید با توجه بیشتری دنبال شود .

این بود اهم نکاتی که میخواستم بعنوان ارتباط سیاسی صنعتی و توسعه اقتصادی بآنها اشاره کنم .

اما پایان این سخن بدون توجه به يك نکته کلی ، که تنها مربوط بکشورهای در حال توسعه نیست ، میسر نخواهد بود و آن هدف و مآل اخلاقی و انسانی و فلسفی توسعه اقتصادی و جامعه صنعتی است .

آشفته‌گی‌های اخلاقی و انسانی روز افزون در جوامع صنعتی پیشرفته نشان میدهد که نیل ثروت و يك سطح در آمد عالی ، بخودی خود خوشبختی و رضایت انسانها را تأمین نمیکند .

تنها تولید ثروت بیشتر و یا حتی توزیع عادلانه‌تر درآمدها و ثروتها مطرح نیست . آنچه امروز جوامع صنعتی را با بزرگترین دشواری تاریخشان ، یعنی با يك بحران اخلاقی و يك شك و تردید عمومی در مورد همه چیز و همه کس ، مواجه کرده ، آن است که ترقی مادی ، که توسعه صنعتی جلوه اصلی آن است ، بدون توجه بارزهای اخلاقی و بدون رعایت يك نظم فکری ، که ناشی از اختیار آزاد انسانها باشد نه اجبار ،

بشریت را به حالت تعادل و احساس رفاه و رضایت هدایت نمیکند .

باشد که ملت‌هایی که پس از سالها سکون و رکود در راه توسعه اقتصادی قدم می‌نهند ، ارزشهای اخلاقی و انسانی و مبانی اصیل فکری و فلسفی خود را بدست فراموشی نسپارند ، تا با دشواریها و بحرانهای اخلاقی و اجتماعی جوامع صنعتی پیشرفته مواجه نشوند .

این بزرگترین امکان تاریخی است که اکنون برای کشورهای کمتر توسعه یافته وجود دارد که دست کم در دنیای نابسامان کنونی مبانی کهن فکری خود را حفظ کنند و کمبودهای اقتصادی را با برتری‌های اخلاقی جبران نمایند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی